

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (۷۰) وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمَّوْا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمَّوْا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (۷۱) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَنْ مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۷۳)

پس از این که در آیه ۷۰ و آیات گذشته بحث مسئله‌ی ولایت طرح شد، مشخص شد که آنچه انسان را در مقابل ولی خدا قرار می‌دهد آن هوای نفس است که در این انتها آمده که «كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ»؛ وقتی یک چیزی می‌آورد که با هوای نفس انسان سازگار نیست، این قدر از بحث توضیح داده شد.

اما این که چه ارتباطی بین این آیه ۷۱ با قبل خودش وجود دارد، این در کتب یک مقداری مغفول است. ببینید در آیه قبل داشت که «بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»؛ یک گروهی را هم یک دفعه می‌کشتند، «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً»؛ این‌ها گمان می‌کردند که هیچ فتنه‌ای هم نمی‌شود «لَأَنَّ تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمَّوْا»؛ این‌ها کور بودند و گر بودند، (می‌گویند عمو در قرآن هست، این یک موردش هست!). «ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ بعد خدا به سمت این‌ها توبه کرد. با این توبه‌ی این‌ها معلوم است که این‌ها باز دوباره بازسازی شدند، برگشتند ولی باز دوباره «ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمَّوْا كَثِيرٌ مِنْهُمْ»؛ این دفعه البته همه باز به کوری و کوری نرسیدند ولی کثیری از آن‌ها به کوری و کوری رسیدند. «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»؛ و خدا بصیر است به آنچه که انجام می‌دهند. خوب این معنی آیه.

خیلی مبهم به نظر می‌رسد که اصلاً این جریان چیست که این‌ها گمان کردند که فتنه‌ای نیست و مسئله‌ای، مطلبی، مجازاتی، عذابی، چیزی دامن‌گیر این‌ها نیست و بعدش این‌ها به کوری و کری رسیدند، بعد خدا توبه کرده، بازگشته به این‌ها، این‌ها دوباره بازسازی شدند، باز دوباره عده‌ی زیادی‌شان این اتفاق برایشان افتاد. اولاً این به چه جریانی می‌تواند مرتبط باشد؟ در ثانی به چه جریانی از این سوره می‌تواند مرتبط باشد؟ وقتی کتب تفسیری را می‌بینید واقعاً از این بحث خالی است. حالا یک تلاشی می‌کنیم ببینیم که این تلاش مقبول می‌افتد یا خیر؟! با توضیح جریان توحید و بحث غُلُو در دین با یک نگاه خاصی که در این آیات دارد مطرح می‌شود.

بحث این است که ما این ولی‌ای که داریم ولیّ خداست؛ یعنی کلاً چه پیامبر چه امام، چه هر نوع ولیّ دیگری، در دستگاه توحیدی دارد کار می‌کند و شما خارج از توحید، به آن ولی توحیدی نمی‌رسید، اما در مقابل ولیّ توحیدی شما حتماً ولیّ دارید.

این نکته‌ای بود که جلسات گذشته عرض شد و این روایات ما هم این را نشان می‌دهد، مطلب هم در نوع خودش واضح هست که هیچ موقع دنیا خالی از ولیّ باقی نمی‌ماند، حکومت‌ها خالی از ولی باقی نمی‌ماند بالآخره شما یک ولایتی را دارید قبول می‌کنید که یا ولایت الله است یا ولایت طاغوت است. طرح این بحث توحیدی در این میانه که خودش به عنوان یک بحث مستقل از این به بعد می‌تواند مطرح باشد ولی طرّحش در این میانه هم به چه کار می‌آید، آن هم مطلب سومی است.

قبل از آیه‌ی ۷۱، شما آیه‌ی ۲۱۳ بقره را ببینید تا من یک نکته‌ای را خدمت‌تان عرض کنم. در آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی بقره، نبوت و رسالت یک سری احکام عام دارد.

یکی از آیات مربوط به بحث نبی و رسول این است که با حضور او قرار است اختلاف‌ها حل بشود و با او است که شریعت آورده می‌شود، و اختلاف‌ها قرار است با او حل بشود و از این به بعد هم به واسطه‌ی آن چیزی که او آورده و شخصیتی که او دارد باز دوباره اختلاف‌ها برانگیخته

خواهد شد! مطالبی بود که تا این جا یک مقداری توضیح دادیم، اگر کسی خواست آن کدهایی که ما داریم می‌دهیم پیدا کند به جلسات قبل مراجعه کند.

یکی اش دارد «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» حالا می‌گوییم چرا این جا آمدیم، در این آیه، «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»، مردم امت واحده بودند. این را می‌دانید که در روایات آمده است که مردمی که قبل از نوح بودند. تا قبل از نوح ما شریعت نداشتیم و حکم بین مردم هم نداشتیم؛ یعنی انبیاء انبیائی بودند که صرفاً انبیاء بودند و رسول نبودند. به عبارتی می‌آمدند برای بیان معارف و دنیا به صورت دستورات اخلاقی داشته اداره می‌شده، نه به صورت صورت حاکمیتی و حکومتی...! مثل این که فرض بفرمایید در یک خانواده، یا در یک روستای خیلی کوچک شاید احتیاجی به یک جریان حاکمی وجود نداشته باشد به آن معنا که ماها در زندگی‌های پراختلاف شهرنشینی تجربه می‌کنیم. لذا دنیا تا قبل از نوح که عرض کردیم این دنیا فاصله‌ی چندانی هم نداشته در حد پنج، شش نسل، در همین حد فاصله‌ی آدم تا نوح بوده. این‌ها به صورت امت واحده‌ای بودند و داشته‌اند زندگی‌شان را می‌کردند. به صورت طبیعی در این زندگی به اختلاف خوردند و اختلافاتی که دیگر یا باید قبول بکنیم که این اختلافاتشان را باید خودشان حل بکنند و آیا می‌شود خودشان حل بکنند؟ و این خودش مستقلاً بحث نبوت است که روایات فضل بن شاذان را در همین زمینه اگر نگاه بکنید، بحث همین است که ابدا بشر مشکلات خودش را خودش را با فکر خودش نمی‌تواند حل بکند!

بشر و نوع آفرینش بشر طوری است که باید بقیه را به زیر بکشد و حالا این بحث مفصلی دارد که آیا واقعاً بشر این‌طور هست؟ و شواهدش را آدم نشان بدهد و به این بحث برسد که در روایات ما داریم تحت عنوان چرا جَعَلَ رَسُلًا؟ چرا جَعَلَ اُولَى الامر؟ چرا خدا این کسان را قرار داده؟ اگر به آن روایات زبان امروزی بدهیم، می‌فهمیم که چقدر روایات زنده‌ای الآن وجود دارد که وقتی بفهمید که جریان یهود صهیونیست و مسیحیت صهیونیستی که در این عالم دارد ولایت می‌کند و

وقتی که بشر را به خودش بگذارید با یک تفاهمی کار خودش را پیش نمی‌برد اتفاقاً. شروع می‌کند گروه‌های فراعنه‌ای قائل می‌شوند که آن‌ها شروع می‌کنند به ولی شدن بر انسان! این همان نکته‌ای است که بارها عرض کردیم و قرآن روی این نکته تأکید می‌کند که در جریان ولایت این طور است که یا **ولایت الله** یا **ولایت طاغوت** است و اصلاً بی‌ولایتی مطرح نیست، اصلاً معنا ندارد! شما در جامعه‌ای زندگی بکنی که کسی ولی آن جامعه نباشد و حرف او فصل الخطاب آن جامعه نباشد. یا خودمان هستیم که یک نفر را انتخاب بکنیم که این کار را انجام می‌دهد و با سلیقه‌ی خودمان و این می‌شود مصداق «**أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**» (جائیه: ۲۳)؛ که اله خودش هوای خودش قرار داده یعنی به کسی آویزان است؛ یعنی به خودش آویزان است. خوب آویزان است و اندیشه‌ی خودش است. حالا آن روایت فضل بن شاذان روایت بلندی است و حدیث صحیح‌های هم هست، بعضی از این روایات چشم اندازی هست ولی صحیح نیست، سند خوبی ندارد ولی این هم سند خوبی دارد و هم متن و دلالت فوق‌العاده‌ای دارد که اگر زبان پیدا بکند و زبان امروز را پیدا بکند که اصلاً این روایت در همین فضا است و آدم حرف‌های نو می‌بیند در آن.

به هر جهت با آمدن حضرت نوح؛ یعنی آمدن حضرت نوح، آمدن یک پیغمبری است که دارای شریعت است که دیگر باید به این‌ها حکم بدهد، چون که مردم به اختلافاتی خوردند که این اختلافات را نگاه کنید در خود آیه نشان می‌دهد، می‌گوید «**وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ**»؛ کتاب آمده «**لِيَحْكُمَ**»؛ تا این که حکم بکند «**بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ**» این معلوم است که به اختلاف خوردند یعنی امت واحده‌ای بوده که به اختلاف خورده.

اختلاف قبل از علم < توازن و عدل

اختلاف بعد از علم < بغی و ستم

به این جایگاه حضرت نوح می‌خواهم یک تأکیدی بکنم به دلیلی! «**فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ**» حالا این **اختلاف قبل از علم** است، این اختلاف بعد از علم است. حالا از این به بعد دیگر اختلافی که ایجاد

می‌شود **اختلاف بعد از علم** است. ببینید یک موقع هست که دو نفر با همدیگر دارند بحث می‌کنند تا به نتیجه برسند. این اختلاف قبل از علم هست و ممدوح هم هست مثل اختلافات دو کفه‌ی ترازو هست که این قدر بالا و پایین می‌شود تا از وزن خارج نشود؛ بالأخره شاخص‌های آن کیلو با آن موزون با هم‌دیگر جلوی همدیگر بایستند. این مدام بالا می‌رود پایین می‌رود، از این طرف می‌گذارید می‌بینید این کفه رفت بالا، این کفه آمد پایین، بالأخره این اختلاف‌های قبل از علم برای رسیدن به **توازن** است و این‌ها ممدوح است. حالا وقتی که این کیلویزش در آمد اگر اختلافی بود، این اختلاف بعد از علم است؛ یعنی از این به بعد وقتی که مشتری یا صاحب مغازه کیلوی این را تشخیص داد، بخواهد حالا وزن را به هم بزند، اختلاف را ایجاد بکند این دیگر همان است که **«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ»** (مطففین: ۱) یعنی این اختلاف‌های بعد از علم این‌ها دارند پیدا می‌کنند.

دو نفر که دارند با هم بحث می‌کنند مادام که می‌خواهند به نتیجه برسند این‌ها روی بال ملائکه هستند، متعلّمی است که روی بال ملک دارد راه می‌رود. به محض این که حق متوجّه بشود این وسط بعد برای این که کم نیاورد دارد ادامه می‌دهد این همان است **«بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»** یعنی دارد دیگر بال ملائکه را از این به بعد له می‌کند، اگر دارد روی بال ملائکه راه می‌رود. لذا اگر کسی جایی متوجّه شد که دارد اشتباه می‌کند و از حرف خودش کوتاه نیامد، این دچار اختلاف بعد از علم شده و بسیار این کار مذموم است. می‌خواهد حرف خودش را به کرسی بنشانند، نمی‌خواهد حرف را متوجّه بشود! نمی‌خواهد بحث در بیاید، می‌خواهد حرف خودش را به کرسی بنشانند! این‌ها همان چیزهایی است که به هر جهت در آدم هوای نفس است.

بعد می‌گوید: **«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»** این **«بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»**‌ها را جلسات گذشته مراجعه کردیم که دقیقاً برای همین است که حاکمیت آن حاکم و ولیّ وقتی که قرار می‌گیرد آن جاها است که عنصری به نام حسد و بغی وارد عمل می‌شود که همان بحث **«لا تهوی انفسهم»** را آن جا عرض کردم.

خوب این بحث یکی از احکام بحث نبوت که نبی می‌آید و بحث شریعتی که با حضرت نوح آمده و این جریانات کلاً و این که در محوریت نوح هم همه باید عمل می‌کردند، این باز همان معیتی است که بارها بحثش مستقلاً شده که شما در سوره مبارکه هود هم اگر نگاه بکنید جریان حضرت نوح را، همیشه این جریان معیت را در نظر بگیرید، معیت کیست، محور معیت کیست، و این که یک عده با هم نیستند، این‌ها با هم نیستند. آن‌جا در بحث «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» آن‌جا بحث‌هایش را در این جلسات گفتیم که آن آیاتی که در سوره‌ی نساء، آن «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را دارد می‌گوید. «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (نساء: ۶۹)؛ این صراط‌الذین انعمت علیهم، نه این که یک صراطی این‌ها رفتند، بالآخره صراط معلوم است ما هم آن صراط را برویم! نه این نیست! آن آیاتی که بحث رفاقت را طرح می‌کند که اصلاً معنایی از رفاقت را مطرح می‌کند که شما باید «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ با رفیق و با کسی که با رفق و مدارا دارید حرکت می‌کنید و در معیت او حرکت می‌کنید و این است که معنی صراط مستقیم است! معنی صراط مستقیم، این را مفصل بحث کردیم، شما صراط مستقیم را اگر در قرآن جویا بشوید می‌بینید که همین است.

صراط مستقیم وجودی و صراط مستقیم سلوکی

البته اگر یک صراط مستقیم داریم در قرآن، یک صراط مستقیم داریم **صراط مستقیم‌های وجودی** است سلوکی نیست. صراط مستقیم وجودی است اصلاً که همه دارند صراط مستقیم می‌روند. این یک بحث دیگر است و نباید با این بحث‌ها قاطی شود، در صراط مستقیم وجودی همه دارند صراط مستقیم می‌روند ولو آن‌که در غضب الهی بروند. «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (هود: ۵۶)؛ هر کسی موی جلوی سرش دست خداست و خدا موی جلوی پیشانی‌اش را گرفته. بعد «إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ بعد پروردگار هم دارد صراط مستقیم می‌رود. خوب قهراً همه دارند روی صراط مستقیم می‌روند، منتها ببینید قرآن با یک لطافتی هم این‌ها را می‌گوید که

این قدر تو ذوق نزن، این طور که من گفتم نیست که مثلاً صراط مستقیم می‌خواهم یک چیزی طرح بکنم، یک سری پایان‌نامه صراط مستقیم وجودی، این طور هم نیست!

بعضی‌ها فکر می‌کنند آدم خوب‌ها به لقاء الله می‌پیوندند، بقیه به درک واصل می‌شوند، در صورتی که همه به لقاء الله می‌پیوندند «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)؛ همه می‌روند که به لقاء الهی برسند منتها به لقاء چه می‌رسند و این که لقاء الهی کجاست؟! به اسماء غضبی خدا می‌رسند، به اسماء رحمتی خدا می‌رسند و همه بالأخره همین مسیر اسماء الله را دارند طی می‌کنند و می‌رسند به خدا، آخرش هم می‌رسند. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ همه هم راجع هستیم و به خدا می‌رسیم منتها آن‌ها صراط مستقیم‌های وجودی است. گاهی اوقات یک سری آدم‌هایی که کمتر این طور بحث‌هایی را فهمیدند، می‌بینید که خلط کردند بین این بحث‌های وجودی در قرآن و بحث‌های سلوکی در قرآن. یک موقع شما می‌گویید «اهدنا صراط مستقیم» این صراط مستقیم سلوکی است؛ یعنی در مقابلش چیست؟ «مَعْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» است، در مقابلش «ضالین» است. این‌ها مقابل دارند. یک موقع است که یک صراط مستقیم وجودی‌ای را دارید طرح می‌کنید، این مقابل ندارد و همه علی صراط المستقیم دارند حرکت می‌کنند. این یک چیز دیگر است این‌ها که با همدیگر خلط می‌کنید، آن موقع اشتباه در می‌آید! آن موقع آن‌جا این معیت با پیغمبر را مد نظر درست قرار بدهید، آیه‌ی ۴۸ را نگاه بکنید! وقتی می‌گوید حالا بعد از آن طوفان و غرق و فلان و این‌ها، این‌جا هبوط بکن «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ»؛ اوّل این برکات به چه کسی می‌رسد؟ اوّل به خود این ولی خدا، «بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ»؛ کسانی که در معیت تو قرار گرفتند؛ یعنی تو محور معیت آن‌ها قرار گرفتی، این همان چیزی است که باز دوباره دارند کدها را به همدیگر ارجاع می‌دهند. همان بحث وعده‌های الهی که «أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنْ...» (اعراف: ۹۶)؛ این‌هایی که این وعده‌ها برایشان هست که خدا از بالا و پایین به آن‌ها بدهد، این‌ها برای امت‌هایی است که در محور ولیّ خدا دارد عمل می‌کند. این ولی

خدا فقط ولی فقیه نیست، باید یک ولی خدایی باشد، یک کسی باشد که در هر زمانی بتواند این محوریت را به عهده بگیرد حالا یک موقع نبی است، یک موقع امام است، یک موقع امام نیست، پس باید این محوریت این جامعه را به عهده بگیرد و این هم در راستای خط توحیدی باشد، طور دیگری نباید باشد و گرنه ولی می شود طاغوت!

حالا بیایید در سوره مبارکه اسراء. (عملاً داریم یک معما را طرح و حل می کنیم). این سوره اسراء که سوره ای مکی است و خیلی سوره ای فوق العاده ای است. یک موقع با دقت بخوانید. یکی از احکام نبوت در این آیه معروف این سوره، ص ۲۸۳، در انتهای آیه ۱۵ است. آن نبی ای که رسول است، نبی ای که اهل حکم و داوری است، بحث اهلاک با او می آید خیلی عجیب است! یعنی بحث عذاب و اهلاک به واسطه ای این نبی می آید! این به عنوان یکی از احکام نبوت عامه است. احکام است منتها نه بحث انباء و خبردهی و خبرگیری، بحث از بُعد نبوتش نیست، با آن بُعدش که به بُعد رسالت برمی گردد و آن بُعد رسالت، بُعد وجهه ای وجه الخلقی قضیه است؛ یعنی حجت بر خلق می خواهد قرار بگیرد، نه بُعد نبوت که از خود کلمه اش مشخص است، بحث انباء است در آن جا، من این را یک موقع برایتان گفتم:

یک موقع شما می گوید «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره: ۲۵۳) یک موقع می گوید که: «النَّبِيِّينَ فَضَّلْنَا النَّبِيِّينَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» یعنی این ها با همدیگر فرق دارد. وقتی جنبه ای رسل را مطرح می کنید جنبه ای خود امم مطرح می شود. برای همین است که می گویند **تفاضل رسل** به **تفاضل امم** شان هست، اگر بحث **تفاضل رسل** مطرح بشود. اگر **تفاضل نبی** مطرح بشود به **تفاضل امم** است که در تسدید ملکی دارد که با کدام ملک مسدد است؟! یعنی کدام ملک دارد این را تسدید می کند و کار او را محکم می کند و خبر می دهد که اگر در روایات کتاب **الحجه کافی** مراجعه بکنید! بحث این است که نبی ما برتر از همه ای انبیاء است؛ چون مسدد به روح است که روح اعظم از جبرئیل است. برای همین است داریم «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» که وقتی ملائکه با روح

نازل می‌شوند، نبی ما مسدد است و بعدش روایاتی است که می‌گوید: با فوت هر نبی‌ای و با مرگ هر نبی‌ای علم آن نبی بالا نمی‌رود، علم آن نبی در زمین می‌ماند! روایت را ببینید چه دارد می‌گوید؟! که یک نفری هست که حامل آن علم نبی می‌شود که اصلاً فرهنگ وصایت هم این است، که به تبع این ائمه باید بتوانند حامل علم پیغمبر باشند، و علم پیغمبر را بتوانند نگه دارند. همین الآن ممکن است کسانی باشند بر قلب حضرت ابراهیم، بر قلب حضرت نوح، بر قلب حضرت موسی! یعنی حامل آن علم هستند ولی باید با مرگ هر نبی علمش در زمین بماند. برای همین به روایات ذیل آن آیه مراجعه بکنید!

پیامبر و ائمه حق تشریح دارند

الآن یک مقدار بحث دارد پراکنده می‌شود، با علم به این که بحث دارد پراکنده می‌شود منتها چیزی یادم افتاد که بگویم آن «**مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا**» (بقره: ۱۰۶)؛ هیچ آیه‌ای نسخ نمی‌شود مگر این که یک آیه‌ای معادل آن یا بهتر از آن هست و می‌دانید که ائمه‌ی ما هم، شریعت نیاوردند؛ یعنی درست هست که ائمه‌ی ما بر شریعت پیغمبر هستند ولی آن‌ها هم وقتی حکم می‌کنند از معدن می‌گیرند و حکم می‌کنند! یعنی این‌طور نیست که بر شریعت پیغمبر حکم کنند. آن‌ها هم از معدن می‌گیرند و حکم می‌کنند. آن‌ها چون که بر قلب خود پیغمبر هستند. آن‌ها هم بر همان معدنی دست‌رسی دارند که پیغمبر دست‌رسی دارد. این‌ها هم مسدد به همان هستند که پیغمبر مسدد به همان است؛ یعنی این‌ها هم مسدد به ملائکه و روح هستند. می‌دانید که یکی از تفاوت‌هایی که نبی ما با همه‌ی انبیاء دارد به دلیل این که از مسدد به کدام طرف هست، حق تشریح دارد و ائمه‌ی ما هم به تبع آن حق تشریح دارند.

می‌دانید حق تشریح یعنی چه؟ یعنی چون اینان ظرف مشیت خدا قرار گرفته‌اند، خدا شاء می‌کند به شاء این. لذا روایات را در بحث تفویض امر دین را در کتاب *الحجّه کافی* ببینید، آن جا دارد که مثلاً آن نمازی که خدا آورده بود دو رکعتی بود و پیغمبر دو رکعت بر دو رکعتی‌ها اضافه

کرد، بر مغرب هم یک رکعت اضافه کرد. پیغمبر اضافه کرد. این چه چیز عجیبی است که افزوده‌هایی است که خودشان می‌افزایند! یا مثلاً ممکن است اصلاً در مستحبات بیفزایند. آن که خدا آورده بود روزه‌ی ماه رمضان بود. آن که پیغمبر آورده بود به عنوان حق تشریحی که داشت استحباب روزه‌ی ماه شعبان بود. پیغمبر استحبابش را تشریح کرد به صورت خاص، رجب را هم امیرالمومنین تشریح کرد. این‌ها آن حقوق تشریحی است که این‌ها دارند؛ یعنی به دلیل این‌که مسدود به کدام ملک هستند، در آن اوج قرار گرفتند و چون در آن اوج قرار گرفتند این کارها را هم می‌کنند. این هم خیلی دور از بحث‌مان نیست. حالا عرض خواهم کرد چرا خیلی هم دور از بحث نیست این بحث را همین‌جا مسکوت نگه می‌دارم.

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵)؛ ما عذاب نمی‌کنیم مگر این‌که رسول بیاید یعنی با آمدن رسول عذاب می‌آید. نه نبی! باید رسول بیاید تا اختلاف ما را حل بکند؛ یعنی با آمدن این است که همراه این عذاب می‌آید و این جزء احکام نبوت عامه است یعنی نبوتی که جنبه‌ی رسالت دارد پیدا می‌کند «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» که بعدش هم می‌رود در این‌که این عذاب برای کسانی است که در مقابل این جریان رسول قرار می‌گیرند و مترفین امت هستند کسانی هستند که نه پول‌دار یا دارا هستند، بلکه آن کسانی که دنیامدارانه دارند عمل می‌کنند که البته بسیاری از این‌ها کسانی هستند که بالأخره مسئله‌ی سرمایه، اصل حرف زندگی‌شان هست و اراده دنیا کرده‌اند است و این است این‌طور جریانی که کسی براساس اصل سرمایه زندگی کند، با جریان رسالت هیچ موقع نمی‌سازد، لذا معلوم است که غرب سرمایه‌داری باید در مقابل دعوت انبیاء بایستد. اصلاً شما این نجاستی است که نمی‌شود آن را تطهیر کرد! این خودش عین نجس است اگر بخواهید آن را تطهیر بکنید، این بدتر گندش در می‌آید! برای همین می‌بینید که درست آیه‌ی ۱۹ پشت بند این آیات، تکلیف این مترفین را روشن می‌کند. باز دوباره آیه‌ی ۱۷ آن را نگاه کنید «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» می‌بینید به صورت خیلی عجیبی به نوح دارد تکیه می‌شود.

اصلاً نوح حالا این وسط چه کاره است؟ آدم تازه جایگاه نوح را متوجه می‌شود و این که «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» در مقابل «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ» ابراهیمی که ویژگی خاصی دارد ولی به نوح که می‌رسد، می‌گوید: «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»؛ در همه‌ی عوالم سلام به نوح. با نوح است که شرایع می‌آید و جوامع شکل می‌گیرد و اختلافات حل می‌شود و همه‌ی این‌ها و در مقابل این‌طور دعوتی است که می‌بینید مترفین می‌ایستند، مترفین چه کسانی هستند؟ مترفین کسانی هستند که اصل برایشان اراده‌های دنیا است. این اراده‌ی دنیا و اراده‌ی سرمایه کردن، این همیشه در مقابل جریان نبوت می‌ایستد و اگر نایستد شما باید تعجب بکنید! یک موقع اگر شما پیدا کردید یک آمریکایی که براساس اصل سرمایه‌داری و غرب سرمایه‌دار حرکت کرد، ولی در مقابل دعوت نبی خدا نایستاد، این را باید تردید کرد که چه شده، چه اتفاقی افتاده؟! وگرنه این که تردید ندارد. برای همین در آیه‌ی ۱۸ از آن طرف دارد «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا» و از این طرف در آیه ۱۹ «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»

امدادرسانی خدا به مؤمن و کافر سنت خداست

«كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» این هم جریان و سنت الهی است که ما همه را امداد می‌کنیم و همه در سنت امداد ما قرار می‌گیرند و همه این‌طوری هستند، ولی فرق است بین کسانی که اراده‌های دنیا دارند و دنیا را می‌خواهند بسازند و یا اصلاً اساساً اراده‌های آخرت دارند و آخرت را می‌خواهند. با آن نگاه هم هست که حتی اگر دنیا بسازند با نگاه آخرتی می‌سازند که «مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ»؛ و خودشان را می‌کشند «سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا»؛ یعنی تمام زورش را در امر اراده‌ی آخرت می‌زند، حتی اگر بخواهد به دنیای خودش برسد با آن نگاه به آن می‌رسد.

این مطالب را شما دقیقاً گرفتید از بحث نوح و بحث رسالت و احکام این که با این‌ها جریان‌های عذاب و فلان و این‌ها می‌آید؟! حالا بیایید اول سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء. اول سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء خیلی چیز عجیبی است می‌بینید که دارد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و جریان معراج! «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» از این آیه‌ی ۲ تا آیه‌ی ۸ اصلاً می‌رود در یک فضای دیگر! مثل یک جمله‌ی معترضه‌ای این وسط است، که اگر این بحث‌ها فاخر بشود معلوم می‌شود که چرا اصلاً اول این بحث بحث معراج شد؟ که معلوم بشود که این صرف این که یک کسی بیاید حکم بدهد، نیست. در یک بعدش این ولی الله است که این حکم را دارد می‌دهد؛ یعنی کسی که ارتباطی با خدا دارد، دری از آسمان به سمت زمین باز شده. او، این در را باز کرده و این بحث‌ها هست، نه این که فکر بکنید یک نفر را مثلاً همین طوری دست کردند آوردند گفتند ایشان نبی خداست! این نیست! این است که او اهل معراج است، اهل این سفرهای آسمانی است؛ یعنی خودش دارای مقام اولیاء اللہی است که می‌آید در جنبه‌ی نبوت و رسالت هم پیاده می‌شود که وقتی که نبوت تمام می‌شود (می‌دانید که: این هم به عنوان یک بحث در پراتز از خوب داشته باشید، وقتی جریان نبوت به پایان می‌رسد، این نبی از این به بعد وارث پیدا می‌کند، هم در آن بُعد ملکوتی خودش، هم در بُعد تشریعات خودش. خوب این بحث را هم دقت کنید! می‌خواهیم سری در بیاوریم از این آیه‌ی سوره‌ی مائده، در آن بُعد ملکوتی خودش، کسانی مثل امثال آقای قاضی و آقای بهجت و فلان و این‌ها که وارث چه می‌شوند؟ وارث جنبه‌ی ملکوتی نبی می‌شوند که «العلماء ورثة الانبياء» یک سری داریم که از این بُعد وارث این نبی می‌شوند که در نقطه‌ی اوجش هم، وراثت خود امام است، همان طور که گفتم فرهنگ وصایت، وراثت که شاخص‌های علمی خودش را دارد، البته آن هم در یک شاخص‌های طبیعی باز دوباره در روایات ما از آن شاخص‌های طبیعی بحث شده که برای شناسایی است؛ چون که ما گاهی اوقات علم و این که دری به سمت آسمان باز کردیم از کجا

می‌فهمیم که این است یا آن است؟ در روایات ما هم آمده که اگر سلاح رسول الله دست هر کدام از فرزندان یک امامی بود آن امام است. دیدید مثلاً یک چیزهایی شاخص‌های این‌طوری؟ مثل تابوت در بنی اسرائیل است. گفتند: تابوت؛ یعنی آن صندوقچه دست هر کسی بود او مثلاً نبی است. به عنوان شاخص. این‌ها یک حکایتی دارد، الکی نیست! برای همین است که این حرف با کم و زیادش در این صوفیه افتاده مثلاً می‌گویند خرقه‌ی قطب دست هر کسی باشد! ببینید این‌ها یک حسابی در داخلش دارد. خرقه‌ی قطب روی دوش هر کسی باشد این یک حسابی دارد، یا تسبیح امام صادق الآن دست هر کسی باشد آن یک حسابی دارد؛ یعنی این‌طور نیست که حالا من این تسبیح را از یک جایی پیدا کردم، تسبیح امام صادق اگر الآن دست هر کسی باشد آن آدم یک حساب جداگانه‌ای دارد. خرقه‌ی قطب، تابوت بنی اسرائیل، سلاح رسول الله، این‌ها جهت تشخیص‌های این‌طوری...

کار مجتهد فی الجملة تشریح است!

ابراز حکم‌الله یا اجتهاد به رأی!

یک سری وارث این جریان قرار می‌گیرند، یک سری هم وارث بحث تشریح قرار می‌گیرند. خوب دقت کنید! درست است که باب تشریح به حکم نبوت بسته شده، ولی کارهایی که یک مجتهد انجام می‌دهد فی‌الجملة تشریح است؛ یعنی همین که می‌آید شروع می‌کند از روی قواعد، از روی یک ثوابتی شروع می‌کند این‌ها را به همدیگر می‌زند و ابراز حکم‌الله برای شما می‌کند؛ یعنی می‌بینید این حکم به صورت رسمی هیچ جا نیامده. شما این حکم را ندارید. اصلاً موضوعش را نداشتید که بخواهید داشته باشید، ولی مجتهدین از این بُعد ورثه‌ی انبیاء هستند. این‌ها اهل تشریح هستند، منتها دقت کنید اهل تشریح فی‌الجملة! با آن‌ها قاطی نشود! این‌هایی که دارم امروز می‌گویم بحث‌های معارفی خیلی سنگینی است. مجتهدین اهل تشریح فی‌الجملة هستند؛ یعنی دارند از ثوابتی، قواعدی استفاده می‌کنند و شروع می‌کنند ابراز حکم‌الله می‌کنند؛ یعنی انگار یک

چیزی از لوح محفوظ را پایین می‌آورند؛ یعنی یک چیزی از لوح محفوظ که در آن حکم الهی باید وجود داشته باشد، این‌ها برمی‌دارند و تشریح را انجام می‌دهند. این‌ها هم یک بُعد ورثه‌ی انبیاء در این بخش هستند که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» در ابعاد تشریحی‌اش وارد شده‌اند. می‌گویند اگر کسی یک عارف عالم مجتهد بشود، این مقام جمع نبی را احراز کرده یعنی به‌جدّ دری از آسمان برایش باز شده باشد نه های و هوی! او رفته باشد در معادن، در معادن پایین‌تر، بالأخره در خزائن پایین‌تر حق رفته باشد و آن‌جا خبر از علوم معارف می‌دهد، خبر از حقایق می‌دهد و او اهل اجتهاد هم باشد. اگر یک کسی جمع این‌ها باشد، رسیده به مقام حالت جمع؛ یعنی به بحث ظاهر و باطن در دین رسیده. هم رسیده و هم اهل این است که کاملاً کار فقهی سنگین بکند و ابراز حکم الله بکند چون که ما که هیچ موقع قائل نیستیم که اگر یک مجتهدی بگوید نظر من در یک زمینه این است نظر من این است! اگر بگوید نظر من این است اصلاً اجتهادش، آش را با جایش باید برداشت. نظر او که به درد نمی‌خورد! باید بگوید استنباط من این است. باید بگوید ابرازی که من از حکم الله می‌فهمم این است. باید این را بگوید وگرنه اگر غیر از این بگوید که این می‌شود اجتهاد دیگری که **اجتهاد به رأی** است و ما قبول نداریم.

اگر این‌ها برای‌تان روشن بشود آن موقع می‌فهمید چرا یک کسی مثل موسی یک موقع پیش شعیب می‌رود یک موقع پیش خضر؟! می‌خواهد به آن حالت جمع برسد. پیش شعیب می‌رود که مدام بحثش ظواهر است و بحث این است که کیلوها حفظ بشود، دقیق این را چه بکن. این نمی‌دانم «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام: ۱۵۲) یعنی تمام قد پاسبان ظواهر دین است (و بعد از او یا قبل از او حالا دقیقاً مشخص نیست چه موقع رفته ظاهراً بعدش رفته پیش شعیب)، می‌رود پیش خضر که حالا وارد بحث علوم باطنی بشود که ولایت باطنی در او غلبه پیدا بکند که ولی الله می‌شود، مجموعش به آن مقام جمع مطلوب برسد. این‌ها اسراری دارد که چرا بعد از او رفته پیش این؟ لازم بوده پیش یک خضری هم برود بعد از پیش شعیب رفتن.

علی ایّ حال بحث این است که می‌خواهیم بگوییم، اگر پیغمبری وارد این حرف‌ها هست، پیغمبر معراج رفته است.

ولیّ خدا نه به معنای حجت خدا، بلکه به این معنا که دستش به معادن الهی می‌رسد، این طور نیست که آن نیست، بلکه آنی است که دارد می‌آید و چیزهایی را که می‌گیرد به عنوان جنبه‌ی خلقی دارد به رسالت می‌دهد.

خوب دقت کنید! آن آیه‌ی اوّل را که آدم فکر می‌کند آیه‌ی بی‌ربط است! ببینید یا باید قائل بشویم به این که این حرف‌ها در قرآن بی‌ربط است به طور مطلق؛ یعنی همین‌طوری آیات را در قرآن پاشیده‌اند!

«و آتینا موسی الکتاب» می‌رود سراغ موسی و جریان بنی اسرائیل و این که موسی هم کتاب گرفته «وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» (اسراء: ۲) که غیر من وکیل نگیرید؛ یعنی موسی با کتاب آمده که شما در محوریت من عمل نکنید و در جریان محوریت موسی، یا خدا هیچ فرقی نمی‌کند، «أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» اگر بگویید خدا این را گفته، درست است و اگر بگویید موسی گفته، باز هم درست است؛ چون که این دو جریان نیست که دارد اتفاق می‌افتد. «وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا»

حالا «ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» (اسراء: ۳) این قضیه چه ربطی به نوح حالا این وسط داشت؟ حالا بحث بنی اسرائیل و کتاب و موسی و... آمده، چرا بحث نوح این وسط دارد می‌آید؟ چون که مبحث نوح مبحث خاصی است، جریان فصل الخطاب بودن رسالت است، جریان حکم و حاکمیت است. برگشته به شماها و به آن بنی اسرائیلی می‌گوید که: «ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»؛ یعنی جریان جریان نوح است. اولین عذاب با نوح می‌آید. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) که در آیات بعدش دارد که این جریان از آیه‌ی دو تا هشت به عنوان جریان تمثالی و مثالی برای آیات بعد است، به شرط این که قرآن را با دقت بخوانید. می‌دانید که این به عنوان یک مثال برای کل

آیات بعد این سوره است. عملاً برای بنی اسرائیل یک خط و نشان است «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» می‌دانید این ذریه منادای با حرف ندای محذوف است، ای ذریه‌ی کسانی که با نوح بودند! جریان نوح است و جریان رسالت و فصل الخطاب و حکم و حاکمیت و این‌ها و این‌ها... جریانش این است و بعدش هم «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ با این رسالت‌ها عذابی است که کنار این رسالت‌ها هست. «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» وگرنه شما فشار بیاورید ببینید چه ارتباطی دارد؟ مگر این که حالا بگوییم دلش خواست بگوید نوح! مثلاً حالا می‌توانست بگوید یک کس دیگر، مثلاً ذریه‌ی آدم یا بنی آدم! چرا «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»؟. روی این بحث معرفتی که ما راجع به نوح داریم، این یک خط و نشان است. بعدش می‌آید کجا؟ «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» یک مطلبی را مطرح می‌کند که آن موقع این مطلب متقارن با همین آیه‌ای است که ما داریم از مائده می‌خوانیم. تمام این سناریو را من گفتم برای این قضیه. می‌خواستم جا بیندازم که این آیه چیست! به جریانی دارد اشاره می‌کند که «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ»؛ ما بر بنی اسرائیل قضا کردیم و رانديم، در کتابی که این‌ها «لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»؛ این‌ها دو بار افساد در زمین می‌کنند. «وَلَتَعْلَنَّ عُلوًّا كَبِيرًا»؛ و این‌ها دو بار به یک علو کبیر، و یک برتری طلبی می‌رسند که حالا احتمالاتش چه بوده؟ یک‌بار با بخت النصر بوده، یک‌بار با این بوده... هر چه که بوده که این‌ها منکوب می‌شوند ولی بحث هر چه که بوده، مصداقش هر چه که بوده، با بحث نوح انجام شده. این است که باز آیه نشان می‌دهد. ببینید آیات «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا»؛ وعده‌ی اوّل که می‌رسد یک عبادی از ما می‌آیند، بندگانی از ما که «أُولَىٰ بِأْسِ شَدِيدٍ»، این‌ها «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»؛ این‌ها در تمام خانه‌ها و دیار می‌گردند، «وَوَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» می‌زنند خراب و داغون می‌کنند این‌ها را، این بنی اسرائیل را.

پر تعداد بودن یک جامعه از امدادهای الهی است

باز دوباره بنی اسرائیل به مدد پیامبری و در محوریت پیامبری عمل کردن، وعده‌های الهی بر این‌ها محقق می‌شود و این‌ها باز دوباره رو می‌آیند. «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»؛ آن موقع «کره» حالا بر علیه آن‌ها قرار می‌گیرد و بر آن‌ها پیروز می‌شوند «وَأَمْذَنَّاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»؛ که آن موقع شما بنی اسرائیل را ما به اموال و بنین مدد کردیم که این‌ها مسئله‌ی امداد الهی است، که این‌ها پرچه می‌شوند. الآن کم بچگی تهدید امنیت ملی است. این‌ها مدد الهی است اگر جامعه‌ای بخواهد در محور ولایت عمل بکند باید پرچه باشد، پرتعداد باشد. جامعه جامعه‌ی تکیده‌ی فرسوده‌ای نباید باشد، جامعه‌ی جوانی باید باشد. نه این‌که الآن مد شده هر کسی یک بچه! نه همین یک بچه مثلاً خوب است و همین که «بچه که عمر و نفسه / یکیش خوبه دوتایش بسه». نه! این جامعه به اموال و بنین رو آمده و بعد یک وعده‌ی دیگری وجود دارد، حالا یا این وعده محقق شده یا محقق نشده! ولی مشخص است چون که عذاب، قرار شد «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» از آن طرف وعده‌ها بوده در وقتی که در محور این نبی خدا عمل می‌کردند، این ممکن است نبی نباشد! شما یک موقع دارید هارون را نسبت به موسی می‌سنجید، می‌دانید که هارون نسبت به موسی پیامبر است ولی وصی حضرت موسی یوشع است. این یوشع اصلاً پیغمبر نیست! یوشع وصی پیغمبر است و همان است که در فرهنگ وصایت گفتم حامل علم پیغمبر است. ممکن است اصلاً نبی نباشد، وصی است و حامل علم پیغمبر است و خودش وصی حاکمیتی هم هست.

اگر این بحث را متوجه شدید که ارتباط بحث نوح، بحث نبوت و رسالت به عذاب، بحث خط و نشانی که دارد برای بنی اسرائیل کشیده می‌شود با بحث نوح و این جریانی که این‌ها دو دور این اتفاق برای بنی اسرائیل افتاده که در محور ولی خدا بودند، این محوریت را رها کردند، بلا سرشان آمده! باز دوباره جمع شدند اعتصام به این محور کردند، باز دوباره رو شدند و در مقابل خودشان را زدند خراب و داغون کردند. همین چیزی که الآن عراق ندارد، همین چیزی که الآن سوریه ندارد.

یک ولیّ در آن مکانیزم طراحی شده ندارند! یا ندارند یا دارند که کاری به آن ندارند! بالأخره ندارند، بالفعل ندارند. همین است که هیچ موقع عراق تا آن نشود عراق درست نمی‌شود! در این مکانیزم باید در بیاید؛ برای همین است که می‌گویند در بحث ولایت فقیه است که می‌گویند باید کسی باشد که نزدیک‌ترین ویژگی به امام را داشته باشد به لحاظ مجموعی، در علم و تقوا و مدیریت و عدالت و این چیزها که این هم با یک مکانیزمی باید تعیین بشود. این همان است که خودشان طراحی کردند برای این ادامه‌ی مسیر و بحث غیبت.

می‌بینید امثال علامه به این بحث اشاره می‌کنند که مثلاً این آیه‌ی «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرًا مِنْهُمْ» این بحث مطرح می‌شود که ظاهراً این آیه خیلی نزدیک به این آیه به نظر می‌آید، همین این دو افسادی که این‌ها می‌کنند و دو بار توبه‌ای که عملاً این‌ها می‌کنند. خیلی نزدیک است ولی رمز نزدیکی یکی ارتباطش به این مجموعه بحثی است که الآن ما داریم می‌کنیم و دوم این که مغفول است. با تمام این بحث‌هایی که امروز کردم من می‌خواستم این حد از بحث در بیاید که می‌بینید که این آیات کاملاً در این فضا به هم ارتباط دارد؛ یعنی آن بحثی که با این‌ها شده که این‌ها «حَسِبُوا» این‌ها گمان می‌کردند که وقتی که به هوای خودش عمل می‌کند هیچ اتفاقی نمی‌افتد! هیچ فتنه‌ای ایجاد نمی‌شود! هیچ افتنان اجتماعی ما نداریم! هیچ فتنه‌ی اجتماعی نمی‌شود! در حالی که وقتی در مقابل ولی، تو هواهای خودت را جلو می‌بری، به صورت غیر توحیدی داری عمل می‌کنی به دلیل این که این ولی در مسیر توحید گذاشته شد که برای همین است که باز دوباره دل مایه‌ی اصلی دین که آن بحث توحیدش است، در آن آیات بعدش مدام دارد اشاره می‌شود. شما که این را کنار گذاشتی و بر اساس هوی دارد عمل می‌شود، فکر نکن دیگر هیچ فتنه‌ای نمی‌شود! این‌ها گمان کردند که دیگر چیزی اتفاق نمی‌افتد، حالا اگر براساس «بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ» این‌ها این کار را کردند، دیگر «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً» آن موقع «فَعَمُوا وَصَمُّوا»؛ این‌ها دیگر کَر و کور شدند. کَر و کور شدن هم

می‌دانید که طرف متوجه دیگر نمی‌شود؛ یعنی در کر و کور شدن یک حبّ و بغضی باید وجود داشته باشد که آدم را کر و کور کند. می‌گوید «حُبَّ الشَّيْءِ وَبَغْضِ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ» این‌ها است که انسان‌ها را کر و کور می‌کند. یک حبّ خاصّی، به یک جریان خاصّی به یک چیز خاصی غیر از مسیر توحید باید وجود داشته باشد، به غیر از مسیر انبیاء که آن آدم را کر و کور می‌کند. آن که کر و کور بکند، می‌بینید پیامی هم دیگر به همین راحتی متوجه نمی‌شود.

بعد «ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ خدا توبه کرد. تحت یک انتباه‌هایی که این توبه‌های خدا هست، می‌دانید که توبه‌هایی که با «علی» می‌آید توبه‌ها و بازگشت‌های خداست به سمت بنده، نه، توبه‌های «الی» نیست، «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» نیست، توبوا «الی» نیست، این توبه‌ی «علی» است؛ یعنی انتباه‌هایی است که خدا ایجاد می‌کند. انتباه‌های اجتماعی است؛ یعنی یک موقع ممکن است جامعه‌ای متوجه بشود که براساس این که تو الآن «عَمُوا وَصَمُّوا»، رسیدی به این نقطه‌ای که ذلیل شدی، خوار شدی، هوای خودت را در مقابل ولی خدا گذاشتی، شاید به خاطر همین است خوار شدی! به خاطر همین است که فتنه ایجاد شد! به خاطر این که از جریان ولایت الهی داری فاصله می‌گیری، این اتفاق‌ها دارد می‌افتد! خدا این را تحت یک انتباه‌هایی نشان بدهد که این‌ها برگردند معلوم است که خدا به این‌ها توبه کرد، انتباه ایجاد شد. یک بار دیگر رو کردند، یک بار دیگر رو شدند. باز دوباره وقتی که رو می‌شوند می‌بینید که همان غرورهای سیاسی باعث تسلط می‌شود.. در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه که بحث حنین را مطرح کردیم، گفتیم که خیلی وقت‌ها انسان با یک وعده‌هایی کم کم پیش می‌رود که کم کم او را هوا برمی‌دارد که می‌گوید نکند که این‌ها زیر سر خودم بود! و تلاش و این که بالأخره به فکر خودمان هم می‌رسید و نمی‌دانم از این دود چراغ! یعنی آخرش به این‌ها می‌رسد! در حالی که که اصلاً این‌طور نیست! و این روند با همان وعده‌ها، با همان گفتمانی است که شروع کردیم.

یکی از دغدغه‌هایی که ما در مشکلات داریم و به دوستان طلبه‌مان هم می‌گوییم این است که با همان گفتمانی که شروع کردیم با همان گفتمان باید ادامه بدهیم. گفتمان را نباید عوض کرد. باید از آن نوع گفتمان پاسداری کرد که اگر وعده‌های الهی تا الآن محقق شد، با آن گفتمان بود. نکند یک دفعه از این به بعد گفتمان‌مان را عوض کنیم برویم روی یک بحث‌های دیگر! یک نوع دیگر از پیشبرد کارها و از این چیزها.

حساب کردن روی امکانات و تسلیحات < باخت

این که در سوره‌ی حنین وقتی که پیروز شده بودند درست بعد از فتح مکه، دیگر حالا مواجه شده بودند با یک گروه اندکی این‌ها که «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ» (توبه: ۲۵)؛ آن‌جا دیگر کشته شدید با وجود کثرتتان، روی تعداد حساب کردید. شما جنگ بدری را رد کرده بودید که تعدادتان آن بود و حالا الآن دارید روی یک چیزهای دیگر حساب می‌کنید؟! ببینید یک کارهای دیگر کردن غیر از این است که روی چیزهای دیگر حساب کردن! جامعه‌ی اسلامی باید روی علم و فناوری و فلان همه‌ی این‌ها کار بکند، ولی روی این‌ها حساب کردن یک بحث دیگر است. ما در جنگ کل دنیا در مقابل خودمان روی یک چیز دیگر حساب کردیم، یک وجب خاک ندادیم و از دین و ناموس و همه چیز دفاع شد. بعضی می‌گویند: نه بابا، آن موقعش که چیزی نبودیم، این تسلیحات را نداشتیم، زمین گیر نشدیم حالا که دیگر الآن مثلاً صنایع دفاع دارد ال می‌کند، بل می‌کند... اگر کسی وارد این گفتمان بشود این‌جا است که قافیه را باخته! و می‌شود «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ»؛ آن موقع زمین با تمام فراخی به آدم تنگ می‌شود واقعاً. این‌ها عبرت است. روی چیزی غیر از خدا نباید حساب کرد ضمن این‌که آدم باید کارش را بکند، زحمتش را بکشد. علم سلطان است، و این حرف قطعی است. علم اقتدار می‌آورد، علم چه می‌آورد ولی اگر کسی بخواهد روی این‌ها حساب بکند جامعه‌ای و مردمی که

دلشان را خوش بکنند به وجود «رویان» و در مقابل دشمن، بخواهند روی این‌ها حساب بکنند دیگر فاتحه‌ی این‌ها خوانده است!

«ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این‌ها رو آمدند، اما باز دوباره رفتند سراغ... منتها دیگر نه همه‌شان، «ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ». حالا این‌ها که بار بعدیش که چه موقع رو شده بودند، این بحث در آیه مغفول است که آیا اتفاق افتاده، یا نیفتاده؟! اما دو بار افسادشان در این آیه هم مشخص است که «ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

(سؤال) ببینید دقیقاً هر جا که این جامعه در محوریتش آن ولی توحیدی قرار نگیرد (ما این ولایت توحیدی را تأکید می‌کنیم این ولایت یک آدم نیست) اگر این ولایت توحیدی قرار نگیرد، آن‌جا همان جایی است که دارد ریپ می‌زند و خودش هم متوجه نیست. به دلیل هر حبّ و بغض‌هایی که او را کور و کر کرده. با این آیه دارد یک اعلان خطری می‌کند که آقا پشت این‌ها گردنه کسی است! فتنه‌های فرهنگی است، دارند کار می‌کنند، و این بگوید: نه بابا! این‌ها نیست، اصلاً این خبرها نیست! این آدم یک جریان دیگری را دارد برای خودش پیش می‌برد. البته ببینید این‌ها هیچ موقع منافاتی ندارد در تذکر دادن و مشورت دادن حتی به ولی خدا از این سمت واجب است و ما «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» داریم. در مورد خود شخصیت نبی ما چنین حرفی را داریم، چه رسد به جاهای دیگر! پس مشورت، نظر دادن، همه‌ی این‌ها سر جای خودش درست است، منتهای مراتب این ولایت باید محفوظ بماند. این ولایتی که همه جا هست ۱۰۰ و بار عرض کردیم، این هم سفارش صد و یکم!

گاهی اوقات این بحث که می‌شود، بعضی‌ها می‌گویند شما با طرح بحث کلاً انسان کامل جا را برای توحید دارید تنگ می‌کنید؛ یعنی جا برای توحید دارد کم می‌شود، جا برای خدا دارد کم می‌شود. فکر می‌کنند این بحث با خدا منافاتی دارد! شاید سِرّ پرداختن به یک سری مباحث توحیدی و بحث طرح مبحث غلوّ که ببینید آیه‌ی ۷۷ همین سوره، ادامه‌ی همین بحث‌ها که

می بینید پشت سر هم دارد بحث‌های توحیدی می کند برای این که سرّ بحث خداشناسی هم نیست که خدا مثلاً...، نه! در مقابلش می بینید که دارد طرح می شود که مسیح چه کسی است؟ این‌ها دارند می گویند که مسیح چه کسی هست این وسط یعنی یک موقع هست کلاً می آید، مثلاً شما این آیه را ترجمه می کنید. «قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد...» این خودش یک بحث توحیدی بسیار عمیق است، منتها ببینید الان این بحث این جا نیست. این جا این بحث توحیدی وجود ندارد. بحث چیست؟ این آیاتی که شما در ارتباط با آن هستید که معلوم می شود که بحث غلوّ، به آیه‌ی ۷۷ که «**لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ**»؛ طرح بحث غلوّ و بحث مسیح در مقابل خدا یعنی مسیحی که خودش یک رکنی برای خودش است؛ یعنی دیگر در جریان توحیدی قرار نگرفته، این طرح بحث از روی سبک حتّی خود آیات که نگاه بکنید، مثلاً آیه‌ی ۷۳ را نگاه بکنید، این سبک سبک بحث‌های سیاسی در قرآن است. آخر آیه‌ی ۷۳ را نگاه بکنید، که در میانه‌ی همین آیات است. احساس می کنید ما الان روشی که داریم انتخاب می کنیم چه روشی است؟ روشی است که آیات را باید یک مقداری بو بکشید، غیر این که آیات منحصراً باید خودش یک معنی ای بدهد، معنی دار شما الان ببینید آیه‌ی ۷۲ برای خودش، آیه‌ی ۷۳ برای خودش، آیه‌ی ۷۵ برای خودش طرح مباحث توحیدی است، کلاً این‌ها یک آیه‌ی مستقل توحیدی هست. اولاً شما باید پیدا بکنید این وسط پرتقال فروش را! که طرح یک مبحث توحیدی مثلاً با این دقت، این وسط به چه درد می خورد؟ مگر الان بحث این بود؟ این جا این به چه درد می خورد؟ بعد آیات را هم یک مقداری بو بکشید، ببینید چه اتّفاقی دارد می افتد؟ این سبک است.

«**إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**»؛ اگر بس نکنند درب و داغون‌شان می کنیم. این حرف به قل هو الله احد نمی خورد که اگر این حرف‌ها را بس نکنند می زنیم نابودشان می کنیم! این نوع از گفتمان در قرآن خیلی به حرف‌های اعتقادی زدن که مثلاً یک نفر اعتقاداتی الان دارد، مثل فرض بفرمایید که یک مسیحی مستضعفی اعتقاداتش همین

است که مثلاً اب، ابن، روح القدس در همین حد هست و بعدش به جان این افتاده‌اند بابت طرح کردن این مبحث! که اگر بس نکنید نابودتان می‌کنیم!

این‌ها باید مورد مذاقه قرار بگیرد که اگر مورد مذاقه قرار بگیرد در می‌آید که طرح بحث‌های غلو در مباحث اعتقادی، اولاً کلام چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد که غلو باشد. این از طرف اندیشمندان این بحث، خیلی وقت‌ها برای چه بحث‌های غلو طرح می‌شود، روی چه حسابی است، می‌خواهد جریانش چه ادامه‌ای داشته باشد؟ علی‌القاعده در این سبک آیاتی که ما داریم می‌بینیم باید ادامه‌ی این جریان، ادامه‌ای باشد که بشود با این طرح بحث در مقابل ولیّ خدا، ولیّ دیگری را علم کرد عملاً؛ یعنی شما باید بتوانید یک طرح بحثی بکنید و مطلب را یک طوری وانمود بکنید از معارف که این مسیر یک چیزی بشود که خلاف مسیر توحیدی در بیاید، در جریان توحید در نیاید که در ادامه‌اش؛ یعنی در مقابل این مسیح، مسیحی را شما بتوانید علم بکنید؛ یعنی این تئوری باید تئوری‌ای باشد که در غلو باید پیگیری شود که ان‌شاءالله بحثش را خواهیم کرد.

نوع برخورد خدا کلاً با این نوع معارف مثل بحث دختر بودن ملائکه، می‌بینید یک برخورد عجیب و غریبی خدا دارد می‌کند! در مقابل این حرف بی‌خود، چطور می‌گوید «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزِي» (نجم: ۲۲)؛ چطور دخترها برای من، پسرها برای شما؟ این هم شد تقسیم؟ که ملائکه که مدبّرات امور ما هستند این‌ها دختر هستند، آن موقع برای شما پسر هستند؟ آدم یک موقع ساده‌اندیشی می‌کند می‌گوید: نه! ظاهراً خدا هم پسر دوست داشته. ببینید این‌جا هم خدا معلوم است که گفته: «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزِي»؛ زکی مثلاً چه نامرد! دخترها برای من پسرها برای شما؟

لذا طرح مباحث اعتقادی که کفار و مشرکین می‌کردند، این‌ها بی‌ربط نبوده و شما اگر دیدید یک مبحثی در بحث کفار می‌شود این خیلی سخیف به نظر می‌آید، بدانید که شما دارید اشتباه می‌کنید! مثلاً شما فرض بفرمایید که بگویید که این توده‌ی زیادی از اندیشمندان و... مثلاً از هندی‌ها، مثلاً فلان چیز را می‌پرستند، می‌گویید: این‌ها عجب آدم‌هایی آدم‌های احمقی هستند!

بدانید شما دارید آن جا اشتباه می‌کنید! مطلب عمیق‌تر از آن چیزی است که شما دارید فکر می‌کنید! مثلاً اگر کسی فکر کرد طرح بت پرستی این است من یک چیزی درست می‌کنم بعدش هم درست کردم بعد می‌گویم این من را درست کرده! بعد فکر نمی‌کنید که مثلاً یک میلیارد و خرده‌ای آدم اگر چنین حرفی بزنند، مثلاً چین و هند و این‌ها را جمع بکنید این‌ها نصف جهان هستند، بعد کره و ژاپن و این‌ها این حرف را می‌زنند فکر نمی‌کنید این حرف باید خیلی سخیف باشد و علی‌القاعده این‌ها نباید چنین حرفی بزنند؟! یک حرف عمیق‌تری باید در این بحث داشته باشند؟! حالا یک موقع طرف خودش یک کار احمقانه‌ای دلش می‌خواهد بکند، مثلاً یک نفر را تلویزیون داشت نشان می‌داد از یک کوهی به یک کوه دیگری یک بندی آویزان کرده بود، داشت روی این بند راه می‌رفت بدون وسایل محافظ! من گفتم: الآن ملائکه به تو چه می‌گویند که این آدم مثلاً این آدم است؟ اگر از این بالا بیفتی بمیری، رفتی پیش خدا، جواب خدا را چه می‌دهی؟ می‌گویی چه اتفاقی افتاد من مردم؟ یعنی چه کار مهمتی را الآن داشتی می‌کردی؟ این کار احمقانه‌ی احمقانه واقعاً که ببینید خیلی از آدم‌ها هم دست به چنین کاری می‌زنند ولی یک جریانی است مثلاً در کشوری مثلاً با یک حالت پرستشی است، مثلاً گاوپرستی است، حتی چیزهای خیلی عجیب، غریب‌تر از این گاوپرستی داریم که حالا شأن مجلس اقتضاء نمی‌کند، گفتنش. خوب آن‌ها بالأخره این همه آدم پروفیسور، دکتر بالأخره یک حسابی باید این‌ها داشته باشد! که یک موقع یک نفر گفت من یکی از اندیشه‌های همان بحث آلت پرستی را وقتی به او گفتم، اصلاً مانده بود که ببین چقدر قشنگ است! یعنی چقدر این‌ها فکر کردند و چقدر مطلب مطلب جدی‌ای است در فکرشان که آن موقع دست به این کار دارند می‌زنند! به هر جهت حالا آن سر جای خودش.

این بحث غلو را به هر جهت باید مجزا پیگیری و دنبال کرد، ولی ما گاهی اوقات توحید را می‌خواهیم قوی بکنیم، انسان کامل را ضعیف می‌کنیم، انسان کامل را می‌خواهیم ضعیف بکنیم

توحید ضعیف می‌شود. باید هر دوتایش را نگه داشت، ضمن این که خود انبیاء شئوناتی دارند واقعاً و گاهی اوقات آدم می‌ترسد یک چیزهایی را بگوید! واقعاً آدم می‌ترسد بگوید که مثلاً یک نبی خدا یا ولی‌ای که در آن رتبه باشد مثل ائمه، کسانی که بر قلب پیامبر باشند، این‌ها ظرف مشیت الهی اند! در این حد! عرض کردم شما جامعه‌ی کبیره را بخوانید، وقتی که می‌گویید «وعاء مشیة الله»؛ ظرف مشیت خداست، بحث قرب نوافل نیست. قرب نوافل این است که اگر کسی با نوافل بیاید بالا و بیاید بالا و بیاید بالا می‌رسد به جایی که تریبون دست خدا می‌افتد. می‌شود چه؟ می‌شود «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»؛ تریبون دست خداست. خدا دارد حرف می‌زند. این دارد حرف می‌زند با زبان خدا! یک موقع است کار از این هم بالاتر است، از این بالاتر دیگر آدم وحشت می‌کند! این می‌شود دست خدا! نه خدا می‌شود دست این این می‌شود قلب خدا، نه خدا می‌شود قلب این! این که می‌گویند «وعاء مشیة الله»؛ یعنی همین یعنی این قلب خداست، اراده‌ی این است که اراده‌ی خداست! این اراده می‌کند که خدا اراده می‌کند.

شما آیات ذیل این آیه‌ی «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» را نگاه کنید! «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا» (حشر: ۷) که رسول وقتی که یک چیزی به شما داد آن را بگیرید. بعد خود رسول است یعنی خود رسول ممکن است تشریعاتی داشته باشد، حرف‌هایی بزند، بگوید، به دین افزوده‌های تشریعی داشته باشد، ولی او چون که قلبش وعاء مشیت الله است تا این‌جا رفته. اگر این بحث یک کم با لغزش فهمیده بشود این حرف «عبدالکریم سروش» از آن در می‌آید! که قرآن به زبان و سلیقه‌ی پیغمبر است! این از این لبه‌های تیزی است که یک کم این طرف‌ترش توحید محض و مقام انسان کامل است در اوج؛ یعنی بحث قرب فرائض است و یکی هم این طرف‌ترش کفر محض است! یعنی هر بحثی که این‌طور باشد این قدر سرعتش زیاد باشد این‌طور است. سرعت این بحث خیلی زیاد است، ارتفاع این بحث خیلی زیاد است. اگر یک کم در آن ارتفاع بلغزد از لحاظ بحثی، با مغز پایین می‌آید!

ما تعلیم اسماء به این‌ها را داریم و قس علی هذا بحث مفصلی است، حتی در این آیه‌ی ۱۰۲ مائده هم، آن‌جا تازه بحث ابراز حکم الله است. بعضی از حکم الله ببینید مصلحت در مسکوت بودنش بوده و می‌بینید که ما این قدر توصیه به استفتاء کردن نداریم. بعضی‌ها دیدید مدام پای سایت آقا هستند دارند استفتاء می‌کنند! می‌دانید یک سری از حکم الله است که مصلحتی در ابراز نبوده، و گفتند این قدر سؤال نکنید! سؤال بکنید خودتان گیر می‌افتید. مدام می‌آمدند از پیغمبر سؤال می‌کردند که آقا این مسئله‌اش چه می‌شود؟ خوب پیامبر مجبور است ابراز حکم الله بکند از آن خزینه. به تفسیر المیزان ذیل این آیه را مراجعه بکنید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» (مائده: ۱۰۲-۱۰۱)

ببینید اولاً این را می‌فهمید؟ ذیل این آیه که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»؛ مدام از یک چیزهایی سؤال نکنید، وقتی که روشن شود، گیر می‌افتید. سؤال می‌کنید و رسول مجبور است جواب بدهد، مجبور است ابراز حکم الله بکند؛ یعنی آن‌چه که در خزینه بوده مجبور است پایین بیاورد و بعد خودتان گیر می‌افتید! بعد وقتی که «إِنْ سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ»؛ یک دفعه وسط قرآن اگر سؤال بکنید یک دفعه می‌آید پایین؛ یعنی این قدر گیر نده! خدا هم نمی‌خواهد شما را این قدر گیر بیندازد «عَفَا اللَّهُ عَنْهَا»؛ خدا عفو کرده. می‌خواهد در یک فرصتی باشید.

احکام الهی ما داریم که این‌ها هنوز پایین نیامده و این‌ها در لوح محفوظ مصلحت در مسکوت بودنش بوده و همین‌طور تشریحات فی الجملة‌ای که مجتهدین می‌کنند، این‌ها هم حکم الهی است که بالأخره در آن بالا هست، و این‌ها مدام دارند ابرازش می‌کنند. شما مدام می‌پرسید این‌ها ابراز می‌کنند. چرا این قدر می‌پرسید؟ چرا این قدر سؤال‌های نیشگولی می‌کنید از دفاتر مراجع؟

چرا این قدر سؤال‌ها با تراکم زیاد وجود دارد؟ مدام سؤال می‌شود و مدام ابراز می‌شود، و مدام از ثوابت در می‌آید، و شما خودتان را این طوری دارید گیر می‌اندازید! این مصلحت نبوده. می‌گفتند این‌ها را سؤال نکنید. حتی اگر موقع نزول قرآن سوال بکنید این‌ها طبق یک مصلحت جدیدی این‌ها ممکن است «تُبَدَّ لَكُمْ»؛ بیاید پایین. رها کنید! «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ خدا می‌بخشد. «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»؛ قبل شما یک سری مدام این‌ها را سؤال می‌کردند.

نمونه‌ی این طور سؤال کردن شبیه همین گاو بنی اسرائیل است. من نمی‌گویم هیچ چیز را نروید سؤال کنید! و کسی نرود بفهمد نماز چطور می‌خوانند، ولی بپرسد من در رکوع لنگم را هوا بیاورم می‌شود؟ چه را سؤال می‌کنید؟ حالا یک موقع لازم است تو لنگت را بیاوری هوا، خوب بیاور هوا، چرا این قدر می‌روی سریش می‌شوی این‌ها را سؤال می‌کنی؟! این طور برخوردها خیلی مطلوب نیست. اولاً می‌دانید که یک نکته‌ای هست و این را امیدوارم که اشتباه نفهمید! امیدوارم تأکید می‌کنم که انسان در یک وضعیت متعادلی به جهت ظواهر و باطن باید قرار بگیرد، در یک وضعیت متعادل. ظواهر جدی شریعت سر جای خودش، اما اگر کسی خیلی مدام دارد آدم ظاهر زده‌ای می‌شود، عملاً از آن باطن دارد فاصله می‌گیرد، این یک زنگ خطری است کما این‌که برعکسش بسیار زنگ خطر است و خیلی‌ها هم دارند در دام این طرفیش می‌افتند؛ یعنی مدام دارند اهل باطن می‌شوند و کلاً ظاهر را بی‌خیال شده! یعنی ظواهر شریعت را دارد بی‌خیال می‌شود. فقط در کار معارف رفتند. اگر کسی بتواند هر دو تایش را با هم داشته باشد این به یک تعادلی در بحث ظاهر و باطن در دین می‌رسد، و جایگاه همه‌ی این‌ها را هم می‌فهمد. خیلی از این سؤالات از وسواس فکری درست می‌شود. به شما می‌گویند بروید یک گاو بکشید، خوب بروید یک گاو بکشید! بسیاری از سؤالاتی که از ائمه می‌کردند از همین سؤالات بنی اسرائیلی بوده و ائمه هم ابراز حکم الله می‌کردند؛ کما این‌که این‌ها مدام می‌آمدند سر گاو سؤال می‌کردند، و مشخصات آن گاو در می‌آمده.

امیدوارم فقط این بحث اشتباه فهمیده نشود! پس احکامی هست در لغت که اگر می‌بینید می‌گویند که خود امام صادق یک سری از احکام را بارز می‌کردند و می‌آوردند، یک سری در حقیقت به دست وجود خود حضرت مهدی از معدن باز دوباره از احکام خارج می‌شود و می‌آید. باید آن موقع ابراز بشود؛ یعنی این‌طور نیست که احکام همه‌اش گفته شده و همه‌اش هم مصلحتش در ابراز است، نه! شما مدام نخواه سر در بیاوری از آن چیزهایی که در حکم الله است با یک نوع وسواس فکری! با یک نوع وسواس فکری سعی نکنید این احکام را در بیاورید. من تعجب می‌کنم چرا من نیاز به استفتاء پیدا نمی‌کنم؟! چرا شما این قدر نیاز به استفتاء پیدا می‌کنید؟! من بی‌دین هستم؟ مدام می‌خواهد برود تا آخرش که بالأخره به نساء اهل ذمه به این مسیحی‌ها، به این‌ها می‌شود نگاه کرد یا نمی‌شود نگاه کرد؟! اگر مویشان بیرون باشد، حالا اگر یک مقداری از...، اگر این‌جا گفتند شعرها اشکال ندارد، حالا این شعر عنوان مشیر برای زینت است، کلاً به زینت‌هایشان می‌شود نگاه کرد یا نمی‌شود؟ مدام تا آخرش را می‌خواهد برود. خوب همین‌جا بس کن اگر سؤال بشود مجبور است آدم در بیاورد ولی بابا بس کن. گفتند: «لاحرمة لנساء اهل الذمه أن ينظر إلی شعورهن وأیدیهن» خوب به شعرشان نگاه کن بقیه‌اش هم دیگر تحت همان عمومات باقی می‌ماند به آن نگاه نمی‌کنیم. نظر اجنبی هست. حالا ممکن است این‌ها داخلش بروی، مدام بحث بشود، این بحث بشود، مدام می‌خواهید تمام محدوده‌اش را در بیاورید. به همان اطلاقاتی است که گفتند گاو بکش خوب برو یک گاو بکش! الآن یک قواعدی وجود دارد، یک ثوابتی وجود دارد، یک عمومات عامی در دین وجود دارد، یک سری هم احتیاط‌ها وجود دارد، براساس همان‌ها عمل کن! حالا می‌پرسد آدامس جویدن در نماز اشکال دارد؟ بیا و درستش کن. خوردن اشکال دارد حالا آدامس چه؟ حالا آدم دارد با خدا صحبت می‌کند، آدامس بخورد؟ تو اگر بخواهی با یک معلّمی صحبت بکنی آدامس نمی‌خوری حالا موقع نماز این آدامس را کنار بگذار، نمازت را بخوان

این قدر همه را گیر نینداز که آدامس خوردن حالا اشکال دارد یا اشکال ندارد در وسط نماز! و قس
علی هذا!

به هر جهت این قدر شئونات برای انسان کامل ذکر شده که «لاتعد ولا تحصی» ولی هیچ
کدامش خلاف مسیر توحید نیست و بحث غلو و این ها هم باید مستقلاً طرح بحث بشود.
اگر این بحث آخری هم برایتان عجیب بود به تفسیر المیزان مراجعه بفرمایید ذیل همین آیات.
(سؤال) فحص از مخصّص را گفته اند دیگر. نه این که مدام برویم مخصّص درست کنیم. آن
فحص از مخصّص اولاً کار مجتهد است، مقلّد که قرار نیست فحص از مخصّص بکند.

(سؤال) همین را می گوئیم نکنید! ببینید اولاً او با منابعی که دارد شروع می کند، ولی فقط
فحص از مخصّص که نمی کند! او باید شروع بکند تمام ضوابط و قواعد و ثوابت را بگذارد، اطلاقات و
عمومات را همه را بگذارد، شروع بکند یک حرکت اجتهادی انجام بدهد، یک چیزی در بیاورد که
فقهایی قبل نگفتند؛ برای همین می گویند تشریح فی الجمله است چون این یک چیزی را باید
بگوئید که هیچ امامی نگفته! باید بگوئید من این را استنباط کردم. باید هم بگوئید وظیفه اش در این
صورت این است ولی اگر شما براساس همان عمومات و اطلاقات عمل بکنید، و اگر براساس
احتیاطات عمل بکنید چه اتفاقی می افتد؟

- احتیاط هم باید مجتهد بگوئید.

- بله! بر اساس همان احتیاطاتی که براساس عمومات است. آقا شما نگاه به اجنبیه نکنید. حالا
می پرسد: سبیه ممیز چه؟ حالا سبیه غیر ممیز چه؟ حالا مقداری از گوش، این گوش جزء صورت
هست یا نیست؟ این قسمتی از مج که وقتی این طور می کنیم بیرون می آید آن جزء کف دست
محسوب می شود یا نمی شود؟ آقا مگر حالا این سؤال ها آخر دارد؟! یعنی تا می خورد آدم می تواند
در آن سؤال کند. یک موقع است که یک طلبه باید یک حدیث را یاد بگیرد تا بالأخره قوه اش را
به دست بیاورد تا این که بشود مثلاً وارث نبی در بحث تشریح، ولی قرار نیست که مثلاً همه ی

این‌ها را مدام از او سؤال بکنند، سؤال‌های عجیب و غریب. شما آخوند نیستید در معرض سؤال‌های عجیب و غریب قرار نمی‌گیرید ماها چون که لباسمان تابلو است، یک سؤال‌هایی می‌کنند خداوکیلی به عقل هیچ بنی بشری نمی‌رسد. بعدش هم جواب این سؤال‌ها را هم هیچ کس نمی‌داند. باید رفت و مثلاً کار کرد؛ مثلاً می‌پرسند: می‌توانیم عید فطر در مسافرت نیت بکنیم روزه بگیریم؟ این یک عاملش حذف می‌شود آن یک عاملش چه می‌شود... ای بابا! حالا این روز عید فطر را روزه نگیرید! آخر ابله! خدا این همه به تو می‌خواهد یک عیدی بدهد، حالا این روز را روزه نگیر. این قدر گیر نده! سؤال نکن که من این طور نیت بکنم بالأخره می‌توانم عید فطر را روزه بگیرم یا نه؟ گیر می‌اندازد. وقتی هم که کک آن سؤال در آدم بیفتد، آدم را که رها نمی‌کند. من خودم داشتم سه چهار روز تأمل می‌کردم راجع به همین یک سؤال مسخره که این طرف می‌خواست در عید فطر به نوعی روزه بگیرد. حالا نگیر! ولی وقتی سؤال می‌کنند آدم مجبور است جواب بدهد یعنی باید بنشینند فکر بکنند چه بکنند؟ بالأخره قواعد باب را مراجعه بکند تا ببینید بالأخره در عید فطر این مدلی می‌شود روزه گرفت یا نه؟

می‌خواهم به شما بگویم از این نوع سؤالات بنی اسرائیلی یا چیزهایی که مشخص است پا پیچ شدن به احکام است، نپرسید! می‌دانید که خیلی وقت‌ها اگر این سؤال‌ها را نمی‌کردند، این مخصص‌ها در نمی‌آمد و بعد سؤالات را بعضاً ببینید، سؤال در یک فضای واقعی نیست، سؤال در یک فضای کاملاً آکادمیک است؛ یعنی خواسته سؤال بکنند مثلاً بپرسد چه می‌شود اگر این‌طور بشود چطور می‌شود، بحث از سوال در یک فضای آکادمیک است. این نیست که واقعاً کسی است که الان این مشکل برایش پیش آمده. مثلاً پدرش اگر با جد پدریش اختلاف بکنند این بخواهد به یکی دیگر بدهد این بخواهد به یکی دیگر بدهد آن دختر را، حالا چه؟ این که جواب ندارد حالا اگر این‌طور بشود، حالا اگر آن‌طور بشود چه؟ یعنی می‌بینید که دارد در فضای آکادمیک سؤال می‌کند در یک فضایی که برای کسی یک مشکل واقعی به وجود آمده سؤال نمی‌کند.

اجمالاً از این آدم‌هایی که مدام در سایت آقا هستند و مدام دارند استفتاء می‌گذارند. نمی‌رود اصلاً به عمومات و اطلاعاتی که داریم عمل بکند خمسش را بدهد. آقا را هم به زحمت می‌اندازد، من می‌دانم که آقا گاهی اوقات این قدر می‌نشیند فکر می‌کند راجع به یک استفتاء! استفتاء یک آدم مریض. من این را اطلاع دارم وقتی که برای جهان اسلام است، آقا باید مدام بنشیند وقت بگذارد شورای فقهی تشکیل بدهد برای این که جواب بعضی از این سؤال‌های عجیب و غریبی که آقایان استفتاء کننده می‌کنند را جواب بدهد! خوب وقت ولیّ خدا را نگیر بگذار کارش را بکند به جهان اسلام برسد، تو هم براساس همین اطلاعاتی که داری و عمومات و این چیزهایی که در باب هست و احتیاطات و این‌ها عمل بکن برو جلو این قدر وقت آقا را نگیر!

(سؤال) بعضی‌ها حتی نیت خیر دارند. حالا ممکن است یک نفر بخواهد، نمی‌دانم کسی به فکرش رسیده باشد که بخواهد از این راه به آقا ضربه بزند! ولی فکر می‌کنم علی القاعده نیت خیر است ولی یک طور حالت وسواس فکری است که این وسواس فکری عملاً کار را بر یک مجتهد مدام دارد سخت می‌کند مدام دارد سؤال پیچ می‌کند... این وسواس که می‌افتد مدام شیطان می‌آید آقا که مثلاً تحول خاتم چطور می‌شود؟ انگشترت را بچرخان وضویت را بگیر. بابا وضویت را بگیر. همین‌طور کار بکن تمام است. طرف بدون دوش تلفنی نمی‌تواند دوش بگیرد یعنی با دوش ثابت نمی‌تواند! حتماً باید دوش تلفنی‌ها باشد که بتواند از جا در بیاورد، قشنگ همه جا را از بالا و پایین خودش را آب بگیرد، در صورتی که گفته‌اند باید تمام بدن شسته بشود همین را گفتند بیشتر از این که نگفتند! آدم زیر دوش می‌رود تمام بدن شسته می‌شود دیگر! وضو گرفتنش این‌طور است... ببینید این جاهایی است که شیطان یک دفعه طرف را در همین نقطه گیر می‌اندازد. از همین نقطه مشغول به ظواهری دارد می‌کند که می‌بینید کل اوقاتش گرفته است، کل اوقاتش مشغول به همین است! نه پشت کسی می‌تواند نماز بخواند، نه می‌تواند حمام برود، نه

می تواند درست وضو بگیرد گرفتار شیطان شده. شیطان از این ناحیه او را گرفته است. برای همین می گویند این طور وسواس شرک است.

صلوات!

۱. حالا یک موقع اگر کسی حوصله کرد معارف را واقعاً یاد بگیرد، حتماً کتاب الحجّه کافی را با استاد درس بگیرد. استادی که اینها را می فهمد! یعنی این عبارات را باید قهراً در کتاب الحجّه بفهمد